

رساله‌ای
دربارهٔ طبیعت آدمی

Hume, David

سرشناسه: هیوم، دیوید، ۱۷۷۶-۱۷۱۱ م.

عنوان و نام پدیدآور: رساله‌ای درباره‌ی طبیعت آدمی / دیوید هیوم؛ ترجمه‌ی جلال پیکانی.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷ -

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ج. ۱: ۱-۲۳۱-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸؛ ج. ۲-۳: ۲-۳۶۲-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸

یادداشت: عنوان اصلی: A treatise of human nature, 2003.

یادداشت: ج. ۲-۳ (چاپ اول: ۱۳۹۶) (فیپا).

یادداشت: نمایه.

مندرجات: ج. ۱. در باب فهم. - ج. ۲. در باب انفعالات. - ج. ۳. در باب اخلاق

موضوع: شناخت (فلسفه)

موضوع: هیجان‌ها (فلسفه)

موضوع: اخلاق

شناسه افزوده: پیکانی، جلال، ۱۳۵۹، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ف/۲ B۱۴۸۸

رده‌بندی دیویی: ۱۲۸

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۲۲۰۷۹۲

رساله‌ای دربارهٔ طبیعت آدمی

کتاب دوم: در باب انفعالات
کتاب سوم: در باب اخلاق

دیوید هیوم

ترجمهٔ جلال پیکانی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

A Treatise of Human Nature

David Hume

Book 2: *Of the Passions*

Dover Publications Classics, 2003

Book 3: *Of Morals*

Clarendon Press, 2007



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمیری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

دیوید هیوم

رساله‌ای درباره طبیعت آدمی

کتاب دوم: در باب انفعالات

کتاب سوم: در باب اخلاق

ترجمه جلال پیکانی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۲ - ۳۶۲ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 362 - 2

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۴۸۰۰۰ تومان

برای دخترم
رکسانا

فهرست

کتاب دوم: در باب انفعالات

بخش اول: دربارهٔ تکبر و تواضع

۱. ابواب بحث ۱۳
۲. دربارهٔ تکبر و تواضع: متعلق‌ها و علل آن دو ۱۵
۳. این علل و متعلق‌ها از کجا نشئت می‌گیرند؟ ۱۹
۴. دربارهٔ نسبت‌های میان انطباعات و تصورات ۲۳
۵. دربارهٔ تأثیر این نسبت‌ها بر تکبر و تواضع ۲۶
۶. محدودیت‌های این نظام ۳۲
۷. دربارهٔ فضیلت و رذیلت ۳۸
۸. دربارهٔ زیبایی و زشتی ۴۲
۹. دربارهٔ امتیازات و نقایص ظاهری ۴۹
۱۰. دربارهٔ مالکیت و ثروت ۵۶
۱۱. دربارهٔ شهرت دوستی ۶۴
۱۲. دربارهٔ تکبر و تواضع حیوانات ۷۵

بخش دوم: دربارهٔ دوست داشتن و تنفر

۱. دربارهٔ متعلق‌ها و علل دوست داشتن و تنفر ۸۱

۲. آزمون‌هایی برای تأیید این نظام ۸۵
۳. مشکلات حل شده ۱۰۳
۴. دربارهٔ دوست داشتن خویشاوندان ۱۰۸
۵. دربارهٔ احترام به ثروتمندان و قدرتمندان ۱۱۶
۶. دربارهٔ خیرخواهی و خشم ۱۲۶
۷. دربارهٔ همدردی ۱۲۹
۸. دربارهٔ بدخواهی و حسادت ۱۳۳
۹. دربارهٔ ترکیب خیرخواهی و خشم با همدردی و بدخواهی ۱۴۴
۱۰. دربارهٔ احترام و تحقیر ۱۵۴
۱۱. دربارهٔ انفعال عاشقی، یا دوست داشتن میان دو جنس ۱۶۰
۱۲. دربارهٔ دوست داشتن و تنفر حیوانات ۱۶۳

بخش سوم: دربارهٔ اراده و انفعالات مستقیم

۱. دربارهٔ آزادی و ضرورت ۱۶۷
۲. ادامهٔ همان بحث ۱۷۶
۳. دربارهٔ مؤثرترین انگیزه‌های اراده ۱۸۳
۴. دربارهٔ علل انفعالات تند ۱۸۹
۵. دربارهٔ تأثیرات عادت ۱۹۴
۶. دربارهٔ تأثیر قوهٔ تخیل بر انفعالات ۱۹۶
۷. دربارهٔ همجواری و فاصلهٔ مکانی و زمانی ۱۹۹
۸. ادامهٔ همان بحث ۲۰۵
۹. دربارهٔ انفعالات مستقیم ۲۱۲
۱۰. دربارهٔ کنجکاوی یا حقیقت‌دوستی ۲۲۴

کتاب سوم: در باب اخلاق

بخش اول: درباره فضیلت و رذیلت به طور کلی

۱. تمایزهای اخلاقی از عقل بر نمی آیند ۲۳۵
۲. تمایزهای اخلاقی برآمده از حسی اخلاقی اند ۲۵۳

بخش دوم: درباره عدالت و بی عدالتی

۱. عدالت، فضیلتی طبیعی یا تصنعی؟ ۲۶۱
۲. درباره منشأ عدالت و مالکیت ۲۷۰
۳. درباره قواعد تعیین کننده مالکیت ۲۹۱
۴. درباره انتقال مالکیت از طریق رضایت ۳۰۶
۵. درباره الزام ناشی از تعهدات ۳۰۹
۶. برخی تأملات بیشتر درباره عدالت و بی عدالتی ۳۲۰
۷. درباره منشأ حکومت ۳۲۹
۸. درباره منشأ اطاعت ۳۳۵
۹. درباره سنجش های اطاعت ۳۴۸
۱۰. درباره متعلق های اطاعت ۳۵۲
۱۱. درباره قوانین ملل ۳۶۸
۱۲. درباره پاکدامنی و حیا ۳۷۱

بخش سوم: درباره سایر فضایل و رذایل

۱. درباره منشأ فضایل و رذایل طبیعی ۳۷۷
۲. درباره بزرگی ذهن ۳۹۸
۳. درباره خوبی و خیرخواهی ۴۰۹
۴. درباره توانایی های طبیعی ۴۱۵

- ۴۲۴ ۵. چند بازاندیشی بیشتر دربارهٔ توانایی‌های طبیعی
- ۴۲۸ ۶. نتایج این کتاب
- ۴۳۳ پیوست
- ۴۴۳ واژه‌نامهٔ انگلیسی به فارسی
- ۴۴۹ نمایه

کتاب دوم
در باب انفعالات

بخش اول

درباره تکبر و تواضع

۱. ابواب بحث

به همان ترتیب که می‌توان ادراکات ذهن را به انطباعات و تصورات تقسیم کرد، خود انطباعات قابلیت قسم دیگری از تقسیم را دارند، یعنی انطباعات اولیه^۱ و انطباعات ثانویه^۲. این تقسیم انطباعات معادل همان تقسیمی است که پیش از این مطرح کردم، یعنی تقسیم آن‌ها به انطباعات حس و انطباعات بازاندیشی^۳. انطباعات اولیه یا انطباعات حس انطباعاتی هستند که بدون سابقه قبلی، از ساختار [خاص] جسمانی، از ارواح حیوانی، یا از برخورد اشیا با اندام‌های خارجی، در نفس حاضر می‌شوند. انطباعات ثانویه یا بازاندیشانه^۴ محصول برخی از این انطباعات اولیه‌اند، چه به نحو بی‌واسطه و چه با دخالت تصور آن انطباعات. همه انطباعات حواس و همه دردها و لذت‌های جسمانی از جمله اقسام انطباعات ثانویه بی‌واسطه‌اند؛ و در ذیل اقسام با واسطه آن، انفعالات^۵ و سایر عواطف^۶ شبیه آن‌ها واقع شده‌اند.

یقیناً ذهن در ادراکاتش باید از جایی آغاز کند؛ و نیز از آن‌جا که انطباعات بر تصورات مطابق^۷ خویش تقدم دارند، لاجرم باید انطباعاتی وجود داشته باشند که بدون هیچ سابقه پیشین، در نفس حاضر می‌شوند.

1. original 2. secondary 3. reflexion 4. reflective 5. passions
6. emotions 7. correspondent

چون این انطباعات بر علل طبیعی و مادی ابتدا دارند، کاوش در باب آنها مرا از بحث فعلی خویش بسیار دور خواهد ساخت و به ساحت علوم کالبدشناسی^۱ و فلسفه طبیعی سوق خواهد داد. به این دلیل، من در این جا خود را به انطباعاتی محدود خواهم ساخت که انطباعات ثانویه یا بازاندیشانه نامیده‌ام، چون یا از انطباعات اولیه ناشی می‌شوند یا از تصورات آنها. دردها [=رنج‌ها]^۲ و لذت‌های جسمانی^۳ منشأ بسیاری از انفعالات اند، چه هنگامی که ذهن آنها را احساس می‌کند و چه هنگامی که بررسی شان می‌کند؛ اما بدون آن‌که بر فکر یا ادراکی مسبوق باشند، در اصل در نفس، یا در بدن – هر کدام که شما ترجیح می‌دهید – ایجاد می‌شوند. وجود اندکی بیماری نقرس در شخص باعث ایجاد سلسله‌ای از انفعالات می‌شود، نظیر غم،^۴ امید،^۵ بیم [=ترس]؛^۶ اما انفعالات مذکور از هیچ تأثر^۷ یا تصویری مشتق نمی‌شوند.

انفعالات بازاندیشانه را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد، یعنی انفعالات آرام [=خفیف]^۸ و انفعالات تند.^۹ حس زیبایی، زشتی^{۱۰} در عمل، در ترکیب‌بندی^{۱۱} و در اشیای خارجی، ذیل قسم نخست قرار می‌گیرند. در ذیل قسم دوم می‌توان دوست داشتن،^{۱۲} تنفر،^{۱۳} غم، شادی [=خوشی]،^{۱۴} تکبر^{۱۵} و تواضع^{۱۶} را قرار داد. این تقسیم‌بندی از دقت به دور است. شور شاعرانه و موسیقایی مکرر تا بالاترین درجات اوج می‌گیرد، در حالی که آن انطباعات دیگر – که به درستی می‌توان انفعالات نامیدشان – ممکن است به چنان عاطفه ظریف و لطیفی تنزل یابند که به نحوی ادراک‌ناپذیر^{۱۷}

1. anatomy

۲. هیوم واژه pain را به نحوی به کار می‌برد که از آن هم درد را مراد می‌کند و هم رنج را. م.

3. pleasures 4. grief 5. hope 6. fear 7. affection 8. calm

9. violent 10. deformity 11. composition 12. love 13. hatred

14. joy 15. pride 16. humility 17. imperceptible

گردند. اما از آنجا که در کل انفعالات از عواطف برآمده از زیبایی و زشتی تندترند، معمولاً این انفعالات از یکدیگر تفکیک می‌شوند. بحث از ذهن آدمی چنان مفصل و گسترده است که در این جا می‌خواهم از این تقسیم عامیانه و در عین حال فریبنده کمال بهره را ببرم تا با بیشترین نظم پیش بروم؛ و از آنجا که در باب تصورات آدمی هر آنچه گفتنی بود گفته‌ام، اکنون به تبیین آن عواطف یا انفعالات تند، و نیز ماهیت، منشأ، علل و معلول‌های آن‌ها خواهم پرداخت.

هنگام بررسی انفعالات، درمی‌یابیم که به دو قسم انفعالات مستقیم^۱ و غیرمستقیم^۲ تقسیم‌پذیرند. مقصود من از انفعالات مستقیم انفعالاتی است که بی‌واسطه از [بنیادی‌ترین] خیر و شر، یعنی درد و لذت، ناشی می‌شوند. مرادم از انفعالات غیرمستقیم نیز انفعالاتی است که از همان بنیاد ناشی می‌شوند، اما با وساطت سایر کیفیات. من در این جا نمی‌توانم این تفکیک را بیش از این توجیه یا تبیین کنم. فقط می‌توانم به طور کلی ادعا کنم که ذیل انفعالات غیرمستقیم این انفعالات قرار می‌گیرند: تکبر، تواضع، جاه‌طلبی،^۳ غرور،^۴ دوست داشتن، تفر، حسادت،^۵ ترحم،^۶ بدخواهی،^۷ سخاوت،^۸ به اضافهٔ انفعالات وابسته به این‌ها. انفعالات میل،^۹ بی‌زاری،^{۱۰} غم، شادی، امید، بیم، یأس^{۱۱} و امنیت^{۱۲} تحت عنوان انفعالات مستقیم واقع می‌شوند. بحث خود را با قسم نخست آغاز می‌کنم.

۲. دربارهٔ تکبر و تواضع: متعلق‌ها و علل آن دو

از آنجا که انفعالات تکبر و تواضع در حکم انطباعات بسیط و همگن^{۱۳} هستند، نمی‌توان با توسل به انبوهی از واژگان تعریفی درست از آن دو، و

1. direct 2. indirect 3. ambition 4. vanity 5. envy 6. pity
7. malice 8. generosity 9. desire 10. aversion 11. despair
12. security 13. uniformed

در واقع از هر انفعال دیگر، به دست داد. بیشترین کاری که از عهده ما برمی آید این است که با احصای اوضاع و احوال ملازم با انفعالات، توصیفی از آن‌ها به دست دهیم. از آن‌جا که واژگان تکبر و تواضع کاربردی عام دارند و انطباعاتی که بازمی نمایند از همه انطباعات دیگر عمومیت بیشتری دارد، هرکس می‌تواند در نزد خویش تصویری صحیح از آن‌ها برسازد، بی آن‌که خطر خطا او را تهدید کند. به همین دلیل، بی آن‌که وقت خود را بر سر مطالب حاشیه‌ای هدر دهم، به سرعت به بررسی این انفعالات خواهم پرداخت.

روشن است که هرچند تکبر و تواضع کاملاً متناقض‌اند، «متعلق»^۱ یکسانی دارند، که عبارت است از «خود»^۲ یا توالی تصورات و انطباعات مرتبگی که از آن‌ها خاطره و آگاهی بی‌واسطه^۳ داریم. در این حالت، هنگامی که با هر کدام از این انفعالات تحریک^۴ می‌شویم، تصویر [نقش بسته در حافظه یا آگاهی] همواره تثبیت می‌شود. بسته به این‌که تصور ما از خود چه مقدار ممتاز^۵ است، یکی از آن دو تأثیر متضاد را احساس می‌کنیم، یعنی یا از تکبر مشعوف می‌گردیم یا از تواضع مغموم. ذهن هر متعلق را که ادراک می‌کند، آن را همواره با نگاهی به «خود» در نظر می‌گیرد؛ چون در غیر این صورت آن متعلق‌ها نمی‌توانستند این انفعالات را برانگیزند^۶ یا کمترین فزونی یا نقصانی در آن‌ها به وجود آورند. هنگامی که خود در نظر درنیاید، دیگر جایی برای تکبر یا تواضع نخواهد بود.

اما هرچند آن توالی متصل ادراکاتی که «خود» می‌نامیم همواره متعلق این دو انفعال است، محال است بتواند «علت» آن انفعالات باشد و به تنهایی برای برانگیختنشان کفایت کند. از آن‌جا که این انفعالات در تناقض آشکار قرار دارند و به اشتراک متعلق واحد دارند، اگر متعلق آن‌ها با علتشان یکسان بود، علت مذکور هرگز نمی‌توانست درجه‌ای از یک

1. object 2. self 3. intimate 4. actuate 5. advantageous 6. excite

انفعال را ایجاد کند، بلکه در همان زمان بایستی درجه‌ای برابر از انفعال متضاد با انفعال مورد نظر را برمی‌انگیخت، و این تضاد و تقابل باید هر دو را از بین ببرد. ناممکن است که فردی در زمان واحد هم متکبر باشد و هم متواضع؛ و در جایی که وی دلایلی متفاوت برای این انفعالات دارد، کما این‌که به کزات چنین رخ می‌دهد، انفعالات مذکور یا متناوباً واقع می‌شوند یا اگر با یکدیگر تلاقی کنند، یکی از آن دو، مادامی که قوتش استمرار دارد، دیگری را معدوم می‌سازد و فقط انفعالی که دست بالا را دارد بر ذهن کارگر می‌افتد. اما در مورد حاضر هیچ یک از انفعالات نمی‌تواند تفوق یابد، چون با این فرض که صرفاً تصویر ما از «خود» باعث برانگیخته شدن انفعالات می‌شود، و نسبت به هر دو انفعال علی‌السویه [=بی تفاوت] است، در نتیجه باید هر دو انفعال را به نسبت کاملاً برابر ایجاد کند؛ و به بیان دیگر، نمی‌تواند هیچ‌کدام از آن دو انفعال را ایجاد کند. برانگیختن یک انفعال و در همان حال برافروختن مقدار برابری از انفعال متضاد آن به معنای بی‌اثر ساختن فوری عمل انجام شده است، و در نهایت امر ذهن باید در وضعیت کاملاً آرام و بی تفاوت [و خالی از برانگیختگی] باقی بماند.

از این رو، ما باید میان علت و متعلق این انفعالات تفکیک قائل شویم، یعنی میان تصویری که انفعالات را برمی‌انگیزد و آنچه انفعالات مذکور هنگام برانگیخته شدن به سویش معطوف می‌شوند. همین که تکبر و تواضع برانگیخته می‌شوند، به سرعت توجه آدمی را به سمت خودش معطوف می‌گردانند و آن را به مثابه غایبی‌ترین و نهایی‌ترین متعلقشان تلقی می‌کنند، اما برای برانگیختن آن انفعالات امری دیگر لازم است، چیزی که مختص یکی از انفعالات است و باعث نمی‌شود هر دو انفعال به درجهٔ یکسان ایجاد شوند. نخستین تصویری که در ذهن حاضر می‌شود،

تصور علت یا اصل ایجاد^۱ است. این تصور باعث برانگیخته شدن انفعالی می‌شود که با آن پیوند دارد. انفعال مذکور نیز هنگام برانگیخته شدن نگاه ما را به سمت تصویری دیگر معطوف می‌سازد که عبارت است از تصور خود. پس در این جا انفعالی وجود دارد که میان دو تصور واقع شده است، به طوری که یکی از آن دو تصور ایجادکننده انفعال مذکور است و تصور دیگر محصول آن. تصور نخست نشان‌دهنده علت انفعال است و تصور دوم متعلق آن.

اگر بحث را با علل تکبر و تواضع آغاز کنیم، می‌توان اظهار داشت که آشکارترین و قابل ذکرترین خصیصه این انفعالات عبارت است از تنوع گستره موضوع‌هایی^۲ که می‌توانند مورد تکبر و تواضع واقع شوند. هر کدام از کیفیات ارزشمند ذهن، اعم از کیفیات تخیل، داوری، حافظه یا طبع^۳ نظیر درایت،^۴ شعور،^۵ دانایی، عدالت، شجاعت^۶ و ثبات شخصیت^۷ در حکم علل تکبرند؛ و نقطه مقابل آن‌ها علل تواضع. این انفعالات به [توانایی‌های] ذهنی محدود نیستند، بلکه تا [مزیت‌های] بدنی نیز امتداد می‌یابند. ممکن است شخصی به اعتبار زیبایی، استقامت، چابکی، خوش سیمایی، مهارت در رقص و سوارکاری و زبردستی در مهارت‌های گوناگون متکبر باشد؛ اما این همه ماجرا نیست. انفعالات فراتر از این‌ها را می‌کاوند و هر آنچه را کمترین ارتباطی با آدمی دارد در بر می‌گیرند. سرزمین، خانواده، فرزندان، اقوام، ثروت، خانه‌ها، باغ‌ها، اسب‌ها سگ‌ها، لباس‌ها؛ هر کدام از این‌ها می‌توانند علت تکبر یا تواضع باشند. هنگامی که چنان عللی را بررسی می‌کنیم، ضروری به نظر می‌رسد که میان علل انفعال تفکیکی دیگر قائل شویم، یعنی تفکیک میان کیفیتی که

1. productive 2. subjects 3. disposition 4. wit 5. good-sense
6. courage 7. integrity

کارگر می‌افتد^۱ و موضوعی که کیفیت مذکور بر آن مبتنا دارد. مثلاً، شخصی را فرض کنید که به داشتن خانه‌ای زیبا غره است، خانه‌ای که یا از آن اوست یا خود او آن را ساخته و آراسته است. در این جا متعلق انفعال، خود اوست و علت آن، خانهٔ زیباست. خود علت مذکور می‌تواند به دو بخش فرعی‌تر تقسیم شود، یعنی کیفیتی که بر انفعال کارگر می‌افتد و موضوعی که کیفیت مذکور ذاتی^۲ آن است. آن کیفیت عبارت است از زیبایی، و آن موضوع عبارت است از خانه، که به مثابهٔ دارایی^۳ یا صنع^۴ شخص مذکور تلقی می‌شود. وجود هر دو بخش ضروری است و تفکیک مذکور موهوم و بیهوده نیست. اگر زیبایی را صرفاً به مثابهٔ زیبایی در نظر بگیریم، بدون آن که در چیزی منسوب به ما واقع شده باشد، هرگز باعث ایجاد غرور و تکبر نمی‌شود. [از سوی دیگر،] قوی‌ترین نسبت به تنهایی و بدون همراه شدن با زیبایی یا چیزی دیگر به جای آن، کمترین تأثیر را بر آن انفعال دارد. بنابراین، از آن جا که این دو خصوصیت به سهولت از هم تفکیک می‌شوند، و برای تشکیل انفعال مذکور پیوندشان ضروری است، باید آن‌ها را به مثابهٔ مؤلفه‌های علت مذکور تلقی کنیم و در ذهن خویش تصویری دقیق از این تفکیک بر سازیم.

۳. این علل و متعلق‌ها از کجا نشئت می‌گیرند؟

تا این جا تفاوت میان متعلق انفعالات و علت آن‌ها را دریافتیم، و نیز در قلمرو علل، میان کیفیتی که بر انفعالات کارگر می‌افتد و موضوعی که آن کیفیت ذاتی آن است، تفکیک قائل شدیم. حال به این موضوع می‌پردازیم که چه چیزی باعث می‌شود هر کدام از آن‌ها آن چیزی باشند که هستند و چنین متعلق، کیفیت و موضوع مشخصی را به این تأثرات تخصیص می‌دهد. در نگاه نخست این نکته بدیهی می‌نماید که این انفعالات چنان تعیین

یافته‌اند که «خود» در حکم متعلقشان باشد، و این کار نه فقط از طریق خصوصیتی طبیعی، بلکه از مجرای خصوصیتی اصیل صورت می‌گیرد. در این موضوع شکی نیست که این خصوصیت به اعتبار ثبات و دوام کارگر افتادن‌های خویش خصوصیتی است طبیعی. همواره خود است که در حکم متعلق تکبر و تواضع عمل می‌کند؛ و هنگامی که انفعالات ناظر به چیزی فراتر باشند، این کار همچنان با نگاهی به «خود» انجام می‌گیرد، و هیچ شخص یا شیئی نمی‌تواند به طریقی دیگر بر ما تأثیری بگذارد.

به همان ترتیب، این امر نیز بدیهی به نظر می‌رسد که چنان وضعیتی از کیفیتی اولیه یا کششی اولیه^۱ نشئت می‌گیرد، مشروط به این که آن را ویژگی^۲ متمایزکننده این انفعالات بدانیم. مادامی که طبیعت کیفیاتی اولیه به ذهن ارزانی نداشته باشد، ذهن هرگز نمی‌تواند واجد هیچ کیفیت ثانویه‌ای باشد، چون در غیر این صورت ذهن برای کنش‌های خویش بنیادی نمی‌داشت و نمی‌توانست خود را به کار اندازد. حال این کیفیات، که باید آن‌ها را کیفیات اولیه تلقی کنیم، چنان‌اند که گویی کاملاً از نفس^۳ جدایی‌ناپذیرند و نمی‌توانند به کیفیات دیگر تنزل و تقلیل یابند: و چنین است کیفیتی که متعلق تکبر و تواضع را تعیین می‌بخشد.

اما احتمالاً می‌توانیم آن را به این پرسش مهم‌تر تبدیل کنیم که آیا عللی که انفعال را ایجاد می‌کنند به اندازه متعلقی که معطوف به آن است طبیعی‌اند یا نه؛ و نیز آیا تمام آن تنوع عظیم [امیال و انفعالات] از سلیقه [=ذوق]^۴ ناشی می‌شود یا از ساختار ذهن؟ اگر توجه خویش را بر طبیعت آدمی و این نکته معطوف کنیم که در همه ملل و اعصار متعلق‌های یکسانی به تکبر و تواضع منجر شده‌اند، و بدانیم که حتی با دیدن یک بیگانه می‌توانیم به طور تقریباً دقیق عامل فزونی یا نقصان انفعالات این چنینی او را تشخیص دهیم، چنان شک و شبهه‌هایی به سرعت برطرف

1. primary impulse 2. characteristic 3. soul 4. caprice

خواهد شد. هرگونه تنوع و تفاوت در آن خصیصه از چیزی جز خلق و خوا^۱ و پیچیدگی‌های آدمیان ناشی نمی‌شود. آیا می‌توان ممکن دانست که در حالی که طبیعت آدمی [در میان همهٔ آدمیان] یکسان است، آدمیان نسبت به قدرت، ثروت، زیبایی و شایستگی‌های فردی خود بی‌تفاوت خواهند بود و تکبر و غرورشان از این امتیازات متأثر نخواهد شد؟

اما هرچند علل تکبر و تواضع آشکارا عللی طبیعی‌اند، با بررسی و کاوش در خواهیم یافت که علل اولیه نیستند و هیچ‌یک از آن علل به هیچ وجه نمی‌توانند از طریق تمهیدی خاص و ساختار اولیهٔ طبیعت با این انفعالات تطابق یابند. افزون بر تعداد فراوان علل مذکور، بسیاری‌شان معلول هنزند، و تا حدی محصول صنعت، و تا حدی دیگر حاصل سلیقه، و تا حدی نیز برآمده از خوش‌اقبالی^۲ آدمیان. صنعت خانه، مبل‌مان و البسه را به وجود می‌آورد. سلیقه گونه‌ها و کیفیات آن‌ها را تعیین می‌کند. خوش‌اقبالی نیز از مجرای کشف آثاری که از آمیختگی‌ها و ترکیبات مختلف اجسام حاصل می‌شوند، مکرر خود را در همهٔ این‌ها داخل می‌سازد. بنابراین این گمان باطل است که طبیعت هر کدام از این‌ها را پیش‌بینی کرده و تدارک دیده است، و این‌که هر محصول جدید هنری و صنعتی، که باعث تکبر و تواضع می‌شود، خود متعلق اصلی اولیه است که تاکنون در نفس پنهان مانده بود و در نهایت امر فقط از روی تصادف آشکار شده است؛ و چنین نیست که بخواهد با قبول کیفیتی کلی یا کیفیتی که به طور طبیعی روی ذهن کار می‌کند، خود را با این انفعالات وفق دهد. پس نخستین صنعتگری که می‌تحریر استایل^۳ را اختراع کرد، تکبری که مالک و خریدار آن می‌تحریر در او به وجود آوردند از طریق اصولی متفاوت با اصولی ایجاد گردید که به واسطهٔ میز و صندلی‌های خوش‌ساخت [معمولی و غیراستایل] در او ایجاد می‌شود. از آن‌جا که این

1. temper 2. good fortune 3. fine scritoire

سخن به وضوح مضحک به نظر می‌رسد، پس باید چنین نتیجه‌گیری کنیم که هر علت تکبر و تواضع از طریق کیفیت اولیه مجزا با انفعالات تطبیق نمی‌کند، بلکه یک یا چند خصوصیت مشترک میان همه آنها وجود دارد، و اثربخشی^۱ آنها بدان خصوصیات وابسته است.

افزون بر این، ما در [بررسی] سیر طبیعت این نکته را نیز درمی‌یابیم که هر چند معلول‌ها فراوانند، اصولی که این معلول‌ها از آنها ناشی می‌شوند عموماً اندک و ساده‌اند و این حقیقت دست آن طبیعی‌گرای^۲ ناشی را رو می‌کند که می‌خواهد برای تبیین هر عملکرد متفاوتی به کیفیتی متفاوت رجوع کند. حال این سخن باید چقدر درست‌تر باشد در مورد ذهن آدمی، ذهنی که [نسبت به طبیعت] چنان امر محدودی است که به درستی می‌توان آن را فاقد چنان حجم عظیمی از اصول دانست، اصولی که اگر برای برانگیختن انفعالات تکبر و تواضع ضروری باشند، آنگاه هر علت متمایز از طریق مجموعه‌ای متمایز از اصول با انفعال مورد نظر تطبیق می‌یابد؟

بنابراین، در این جا وضعیت فلسفه اخلاق همچون وضعیت فلسفه طبیعی است پیش از پیدایش علم نجوم کپرنیک^۳ [و از این رو در علم اخلاق نیز به انقلابی کپرنیکی نیاز است]. اهل باستان هر چند از این اصل باخبر بودند که طبیعت فعل بیهوده انجام نمی‌دهد، چنان نظام‌های پیچیده‌ای از افلاک بر ساخته بودند که به دلیل ناسازگاری با فلسفه درست، در نهایت امر جای خود را به چیزی ساده‌تر و طبیعی‌تر دادند. این که آدمی بخواهد با خاطری آسوده برای هر پدیدار جدید اصلی نو ابداع کند، به جای آن که پدیدار مذکور را با اصل متقدم تطبیق دهد، و این که آدمی فرضیه‌های خویش را با چنین تنوعی سنگین‌تر سازد، براهینی قاطع هستند به سود این دیدگاه که هیچ‌یک از این اصول، درست نیستند و ما با چنین کاری فقط طالب آنیم که با چند مطلب کاذب جهل خود نسبت به حقیقت را بپوشانیم.

1. efficacy 2. naturalist 3. Copernicus

۴. دربارهٔ نسبت‌های میان انطباعات و تصورات

پس، ما بدون هیچ دشواری و مانعی دو حقیقت را اثبات کردیم؛ یکی این‌که علل متنوع، تکبر و تواضع را از مجرای اصول طبیعی برمی‌انگیزند، و دیگری این‌که تطبیق هر علت متفاوت با انفعال مرتبط با خود به واسطهٔ اصلی متفاوت انجام نمی‌گیرد. حال به کاوش در باب این موضوع خواهیم پرداخت که چگونه می‌توانیم این اصول را به تعداد کمتری فروکاهیم و در میان علل امری مشترک بیابیم که تأثیر علل مبتنی بر آن باشد.

برای این منظور باید روی برخی خصوصیات طبیعت آدمی تأمل کنیم، خصوصیتی که هرچند هم روی اعمال قوهٔ فاعله تأثیر چشمگیری دارند و هم روی اعمال انفعالات، عموماً چندان مورد تأکید فلاسفه قرار نگرفته‌اند. نخستین خصوصیت عبارت است از تداعی^۱ تصورات، که من پیش از این به کرات اظهار و تبیین کرده‌ام. ذهن قادر نیست برای مدت‌زمانی قابل توجه روی یک تصور تمرکز کند و با صرف بیشترین تلاش خویش نیز نمی‌تواند به چنان ثبات و سکونی دست یابد. اما افکار آدمی هر قدر هم تغییرپذیر باشند، در تغییرات خویش تماماً بدون قاعده و روش عمل نمی‌کنند. قاعده‌ای که افکار و تصورات به واسطهٔ آن پیش می‌روند عبارت است از گذر از یک متعلق به چیزی که شبیه آن است، با آن معیت [=همجواری]^۲ دارد، یا محصول آن است. هنگامی که تصویری در قوهٔ تخیل حاضر می‌شود، هر تصور دیگری، که از مجرای نسبت‌های مذکور [با تصور فعلی] اتحاد یافته است، به طور طبیعی در پی آن تصور می‌آید و با سهولتی بیشتر و با آن شیوهٔ ورود،^۳ [به ذهن یا تخیل] وارد می‌شود.

1. association

۲. همانند کتاب در باب فاعله، در این‌جا نیز اصطلاح contiguity به اقتضای بحث‌گاه معیت و گاه همجواری ترجمه شده است. - م.

3. introduction

دومین خصوصیتی که من جزء خصوصیات ذهن آدمی می‌دانم عبارت است از تداعی مشابهی که میان انطباعات برقرار است. همه انطباعات مشابه، با یکدیگر اتصال دارند، و به محض این که یکی از آنها حاصل شود، بقیه نیز بلافاصله در پی آن می‌آیند. غم و یأس خشم را در پی دارد، و خشم حسادت را باعث می‌شود، و حسادت به بدخواهی منتهی می‌شود، و بدخواهی دوباره باعث غم می‌شود، تا زمانی که کل چرخه کامل شود. به شیوه‌ای مشابه، هنگامی که خلق و خوی ما به واسطه شادی انبساط می‌یابد، طبیعتاً به سمت دوست داشتن، سخاوت، خودپسندی، شجاعت، تکبر و سایر تأثرات مشابه میل می‌کند. برای ذهن دشوار است که هنگام برانگیخته شدن توسط یک انفعال، خود را، بی هیچ تغییری، فقط بدان انفعال محدود کند. طبیعت آدمی ناپایدارتر از آن است که چنین قاعده‌ای را بپذیرد. تغییرپذیری، ذاتی آن است. تغییر ذهن نسبت به چه چیزی می‌تواند به اندازه تغییر در قبال تأثرات یا عواطف طبیعی باشد، تأثرات و عواطفی که با خلق و خوی ما مناسبت دارند و در توافق با مجموعه انفعالاتی قرار دارند که بعداً غالب خواهند شد؟ پس، بدیهی است که در میان انطباعات نیز همچون تصورات، نوعی جذب^۱ یا تداعی وجود دارد، البته با این تفاوت قابل ذکر که تصورات از طریق نسبت‌های شباهت، معیت، و علیت یکدیگر را تداعی می‌کنند و انطباعات فقط از طریق نسبت شباهت.

در قدم سوم، می‌توان در باب این دو قسم از تداعی این نکته را اظهار داشت که آن دو بسیار پشتیبان هم‌اند و یکدیگر را پیش می‌رانند و آن‌جا که در متعلق واحد واقع شوند، این انتقال سهل‌تر خواهد بود. پس، شخصی که به واسطه زخمی که از دیگری خورده است، به خلق و خوی بسیار پریشان و آشفته دچار شده است، مستعد آن است که برای

1. attraction

نارضایتی، ناخشنودی، بیم، و سایر انفعالات نامطلوب خویش صدها موضوع بیابد، خاصه آن‌که اگر بتواند این متعلق‌ها را نزد یا پیرامون شخصی بیابد که علت انفعال اولیه بوده است. در آن حالت، اصولی که موجب انتقال تصورات می‌شوند با اصولی که روی انفعالات عمل می‌کنند تلاقی می‌کنند، و هر دو در کنشی واحد وحدت می‌یابند و کنشی مضاعف در ذهن ایجاد می‌کنند. بنابراین، انفعال جدید باید با تندی بیشتری ایجاد شود و انتقال بدان باید سهل‌تر و طبیعی‌تر انجام گیرد.

در این مجال و در این باب به قدرت نویسنده‌ای درخشان اشاره می‌کنم که خود را به نحو زیر توصیف می‌کند. «از آن‌جا که قوهٔ خیال از هر چیز بزرگ، عجیب، یا زیبا لذت می‌برد، و هر قدر در متعلق واحد این خصوصیات را بیشتر بیابد، لذت و رضایتش افزون‌تر می‌شود، و قابلیت آن را دارد که به مدد حسی دیگر رضایتی افزون‌تر کسب کند. پس، هر صدای پیوسته، همچون آواز پرندگان، یا صدای آبشار، هر لحظه ذهن بینا را بیدار و هوشیارتر^۱ می‌سازد و او را بیشتر مجذوب زیبایی‌های متنوع چشم‌انداز پیش رویش می‌کند. پس، اگر رایحهٔ بوهای خوش و عطرها برخیزد، باعث افزایش لذت قوهٔ تخیل می‌شود و حتی رنگ‌ها و طراوت چشم‌انداز پیش رو را چشم‌نوازتر می‌گرداند، چون در این حالت تصورات دو حس یکدیگر را تقویت می‌کنند و نسبت به زمانی که جداگانه وارد ذهن می‌شوند، در کنار یکدیگر لذتی بیشتر به بار می‌آورند؛ درست همان‌گونه که رنگ‌های مختلف یک تصویر، هنگامی که به خوبی در کنار یکدیگر قرار گرفته باشند، باعث جلوهٔ یکدیگر می‌شوند، و به اعتبار این چیدمان، زیبایی افزون‌تری کسب می‌کنند.» می‌توان در این باب علاوه بر تداعی انطباعات و تصورات، بر مددسانی^۲ دوسویهٔ میان آن‌ها نیز اشاره کرد.

1. awaken 2. assistance

۵. درباره تأثیر این نسبت‌ها بر تکبر و تواضع

حال که این اصول را بر مبنای تجربه بی‌چون و چرا اثبات کردیم، به بررسی این موضوع می‌پردازم که ما چگونه از طریق بررسی همه علل تکبر و تواضع - فارغ از این‌که علل مذکور را به مثابه کیفیات کارگر^۱ تلقی کنیم یا موضوعاتی که کیفیات مذکور در آن‌ها واقع شده‌اند - آن علل را به کار خواهیم بست. با بررسی این کیفیات بلافاصله درمی‌یابم که بسیاری از آن‌ها، مستقل از تأثراتی که می‌کوشم در این جا تبیینشان کنم، در ایجاد حس درد و لذت همکاری دارند. پس، زیبایی شخص، به خودی خود، و نمود بیرونی آن باعث لذت و تکبر می‌شود؛ و زشتی باعث رنج و تواضع. جشنی باشکوه باعث سرور^۲ ما می‌شود و در مقابل، جشنی بی‌فروغ دلگیرمان^۳ می‌سازد. من هر آن چیزی را که در پاره‌ای موارد صادق می‌یابم، در همه موارد آن‌گونه فرض می‌کنم؛ و در این جا بدون هیچ برهان دیگری مسلّم می‌گیرم که هر علت تکبر، از مجرای کیفیات ویژه خویش، لذتی متفاوت ایجاد می‌کند و هر علت تواضع ناخرسندی^۴ متفاوتی به بار می‌آورد.

باز، با تأمل مجدد بر موضوعاتی که این کیفیات بدان‌ها الحاق می‌شوند، فرضی جدید برمی‌سازم که بر مبنای [مشاهده] بسیاری از مصادیق آشکار، محتمل به نظر می‌رسد، یعنی این فرض که این موضوعات یا بخش‌هایی از خود آدمی اند یا چیزی بسیار مرتبط با آدمی. پس، کیفیات خوب یا بد کنش‌ها و روش‌های آدمی فضیلت و رذیلت را تشکیل می‌دهند، و شخصیت فردی ما را تعیین می‌بخشند، به طوری که هیچ چیز بدان قوت بر این انفعالات کارگر نمی‌افتد. به همین ترتیب، زیبایی و زشتی چهره آدمی، مبلمان خانه و لوازم منزل باعث می‌شود مغرور یا متواضع باشیم. اگر

1. operater 2. delight 3. displeas 4. uneasiness

همین کیفیات بر موضوعاتی عارض شوند که هیچ نسبتی با ما ندارند، کمترین تأثیری بر هیچ‌یک از این تأثرات نخواهند داشت. تا این‌جا به نحوی دو خصوصیت علل این تأثرات را مفروض داشتیم. نخست این‌که کیفیات پیش‌گفته رنج یا لذتی متفاوت ایجاد می‌کنند؛ و دوم این‌که، موضوعاتی که این کیفیات بر آن‌ها عارض می‌شوند با «خود» [=نفس] نسبت دارند. حال به بررسی خود انفعالات می‌پردازم تا در آن‌ها چیزی بیابم که با خصوصیتی که برای عللشان مفروض داشتیم مطابقت داشته باشد. نخست، درمی‌یابم که متعلق خاص تکبر و تواضع به واسطهٔ غریزه‌ای اصیل و طبیعی تعیین می‌یابد؛ و این‌که، ساختار اولیهٔ ذهن کاملاً ناممکن می‌گرداند که این انفعالات بتوانند فراتر از «خود» یا آن هویت فردی‌ای را بنگرند که هر یک از ما از کنش‌ها و احساسات آن «خود» آگاهی بی‌واسطه داریم. در این مورد، هنگامی که هر یک از این انفعالات تحریک‌مان می‌کنند، در نهایت امر تصویر^۱ «خود» همیشه باقی می‌ماند و در آن وضعیت ذهنی نمی‌توانیم این متعلق را نبینیم. من برای این دعوی دلیلی ارائه نمی‌کنم، بلکه چنان جهت‌گیری خاص فکر را کیفیتی اصلی در نظر می‌گیرم.

دومین کیفیتی که در این انفعالات کشف می‌کنم، و به همان ترتیب کیفیتی اصلی می‌دانم، عبارت است از احساسات^۲ حاصل از آن‌ها، یا عواطف خاصی که در نفس برمی‌انگیزند، چیزی که دقیقاً هستی و ذاتشان را تشکیل می‌دهد. پس، تکبر احساسی است لذت‌بخش و تواضع احساسی است دردناک؛ و با از بین رفتن لذت و رنج، در عمل هیچ تکبر و تواضعی باقی نمی‌ماند. احساسات خود آدمی [به‌مثابهٔ نوعی درون‌نگری یا علم حضوری] ما را از بابت صحت این ادعا مطمئن می‌سازد و در این باب جز تمسک به احساسات خود شخص، هر دلیل و بحث دیگری بیهوده است.

بنابراین، اگر من این دو خصوصیت اثبات شده انفعالات را - یعنی متعلقشان، که عبارت است از «خود» و احساس ملازم با آن‌ها، که یا لذت بخش است یا دردناک - با دو خصوصیت مفروض علل - یعنی نسبت آن‌ها با «خود» و تمایلشان برای ایجاد درد و لذت مستقل از انفعال - مقایسه کنم، بلافاصله درمی‌یابم که با فرض صحت این مفروضات، این نظام صادق با بداهتی مقاومت‌ناپذیر خود را بر من تحمیل می‌کند. علتی که انفعال را برمی‌انگیزد در ارتباط با متعلق است که طبیعت بر آن انفعال بار کرده است؛ و احساسی که علت مذکور به طور جداگانه برمی‌سازد با احساس حاصل از آن انفعال مرتبط است. انفعال از این ارتباط دوسویه^۱ تصورات و انطباعات مشتق می‌شود. یک تصور به سهولت به تصور پی‌آیند خویش مبدل می‌شود و انطباع به چیزی تبدیل می‌شود که با آن شباهت و مطابقت دارد. حال جایی که این حرکت‌ها به طور دوسویه یکدیگر را تقویت می‌کنند، و ذهن از نسبت‌های میان انطباعات خویش از یک سو، و تصورات خویش، از سوی دیگر، کششی دوسویه دریافت می‌کند، سهولت این انتقال چقدر بیشتر خواهد بود؟

برای درک بهتر این موضوع باید چنین مفروض داریم که طبیعت به اجزای ذهن آدمی طبعی خاص و متناسب برای ایجاد انطباع یا عاطفه‌ای خاص به نام تکبر اعطا کرده است. طبیعت به این عاطفه تصویری معین، یعنی تصور «خود» را، تخصیص داده است به طوری که [در صورت فراهم بودن شرایط] از ایجاد تکبر هرگز فروگذار نمی‌کند. این ترفند^۲ طبیعت به سهولت قابل کشف است. ما از وضعیت امور^۳ این‌چنینی مصادیقی فراوان سراغ داریم. اعصاب بویایی و چشایی چنان تنظیم شده‌اند که در هر اوضاع و احوال خاصی حسییاتی معین به ذهن منتقل

1. double 2. contrivance 3. situation of affairs

می‌کنند. حس شهوت^۱ و گرسنگی در ما همیشه تصور آن دسته از متعلق‌های خاصی را ایجاد می‌کنند که با هر یک از آن دو اشتها مناسب دارند. این دو خصوصیت خاص در تکبر اتحاد پیدا می‌کنند. اندام‌ها چنان تنظیم شده‌اند که انفعال مورد نظر را ایجاد می‌کنند، و آن انفعال پس از به وجود آمدن به طور طبیعی تصویری معین ایجاد می‌کند. همهٔ این دعاوی از برهان مستغنی هستند. بدیهی است که اگر در ذهن طبعی متناسب با آن انفعال نبود، هرگز واجد تکبر نمی‌بودیم. این نیز بدیهی است که انفعال تکبر همیشه نگاه شخص را به سمت خویش معطوف می‌گرداند و وادارش می‌سازد به کیفیات و خصوصیات شخص خود فکر کند.

اگر این نکته را خوب دریافته باشیم، حال می‌توانیم پرسیم که آیا طبیعت انفعال مذکور را بی‌واسطه و به اتکای خویش به وجود می‌آورد یا باید از همکاری سایر علل بهره‌گیر؟ دلیل این پرسش آن است که در این مورد خاص مسیر حرکت طبیعت در انفعالات و حسیات مختلف متفاوت است. حس چشایی باید با شیئی خارجی تحریک شود تا طعمی را به وجود آورد. اما گرسنگی به طور درونی و بدون وقوع شیئی خارجی ایجاد می‌شود. اما فارغ از این‌که اوضاع و احوال در باب سایر انفعالات و حسیات چگونه است، بدون شک تکبر به مدد متعلقی خارجی نیازمند است، و اندام‌هایی که آن را ایجاد می‌کنند، خود را همچون قلب و شریان‌ها از طریق حرکت درونی اصیل به کار نمی‌اندازند. دلایل این امر از این قرارند. نخست این‌که، تجربهٔ روزمره متقاعدمان می‌سازد که تکبر برای برانگیخته شدن نیازمند عللی معین است و اگر برتری در شخصیت، امتیازات بدنی، البسه و لوازم و مبللمان منزل آن را تقویت و پشتیبانی نکند، فروکش می‌کند. دوم این‌که، آشکار است اگر تکبر مستقیماً از طبیعت ناشی می‌شد، بایستی دائمی می‌بود، چون در این حالت متعلق

تکبر همواره یکسان است و برخلاف تشنگی یا گرسنگی، هیچ طبعی در بدن وجود ندارد که مختص تکبر باشد. دلیل سوم این که، از جهات فوق، تواضع با تکبر تفاوتی ندارد. بنابراین بر مبنای این فرض، یا باید همچون تکبر دائمی باشد یا از همان لحظه نخست باید انفعال متضاد خویش را نابد کند؛ که در این صورت، هیچ یک از آن‌ها نمی‌تواند خود را آشکار سازد. در کل می‌توان با نتیجه‌گیری پیشین راضی شد که تکبر باید هم واجد علتی باشد و هم متعلقی، و یکی از آن دو بدون دیگری بی‌تأثیر خواهد بود.

پس تنها مشکل باقیمانده این است که این علت را کشف کنیم و دریابیم که چه چیزی برای نخستین بار تکبر را به حرکت درمی‌آورد و اندام‌هایی را که به طور طبیعی برای ایجاد آن عاطفه سازگاری یافته‌اند، به کنش وامی‌دارد. من اگر برای حل این مسئله تجربه خویش را در حکم مشاور قرار دهم، صدها علت گوناگون خواهم یافت که باعث ایجاد تکبر می‌شوند؛ و هنگام بررسی این علل آنچه را ابتدا محتمل می‌دانستم مفروض می‌گیرم، یعنی این فرض که همه آن علل در دو خصوصیت تلاقی می‌کنند. آن دو خصوصیت عبارت‌اند از این که آن علل فی‌نفسه انطباعی ایجاد می‌کنند که با انفعال متحد است و در موضوعی واقع‌اند که با متعلق انفعال اتحاد یافته است. پس از آن، هنگامی که طبیعت نسبت و تأثیرات آن بر انفعالات و تصورات را از نظر می‌گذرانم، دیگر نمی‌توانم بر مبنای این فرضیات در این باب شک داشته باشم که خود این اصل موجب تکبر می‌شود و به اندام‌هایی حرکت می‌بخشد که اگر به طور طبیعی برای ایجاد آن تأثیر تنظیم شده‌اند، برای عمل خویش فقط به یک تکانه اولیه نیاز دارند. هر آنچه حسی خوشایند^۱ ایجاد می‌کند و با «خود» مرتبط است،

1. pleasant